



دستخطی در تابلوی اعلانات هتل ویکتوری بانکوک

از آن مرد سبیلوی دل‌کنده، یک دستخط یادگاری در تاریخ مطبوعات ایران بجا مانده است که از نهایت صمیمیت و حکایت می‌کند. دستخطی ارزشمند از بازی‌های آسیایی بانکوک (۱۹۷۰) که وقت خدا حافظی از بازی‌ها، آن را روی دیوار اعلانات هتل ویکتوری بانکوک گذاشته بود و رفته بود و یونس علیشیری که همین دو هفته پیش عمرش را داده به شما، از شما عکس انداخته بود: «سرپرستان و ورزشکاران عزیز، در مراجعت اگر موفق به خدا حافظی با همگی شما نشدم پوزش می‌طلبم و موفقیت شما را از خداوند متعال خواستارم» (دوستدار شما- جلال کشمیری) آقا جلال در همین بانکوک دو نقره رشته‌های پرتاب وزنه و دیسک را گرفته که ۴ سال پیش از آن نیز در همانجایک نقره و یک برنز دشت کرده بود. عطا بهمنش در نامه‌ای به بیژن رفیعی سردبیر دنیای ورزش تأکید می‌کند که

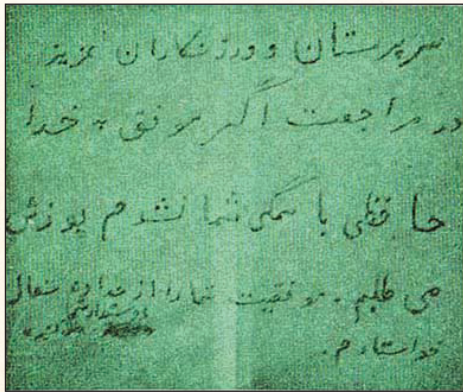


چند کلمه ساده بازمانده
مخصوص اوست و همین
سلام است برای خدا حافظی

«یونی» از آن عکس گرفته اگر دردسترس باشد دلچسب است، امیدوارم یکی، دو صفحه مطلب برات تهیه کرده باشم.

ارادتمند بهمنش

آقا جلال کشمیری (سمت چپ) به همراه استاد یونس علیشیری (عکاس نشریه دنیای ورزش) هتل ویکتوری بانکوک - بازیهای آسیایی ۱۹۷۰



دست نویسی زنده یاد جلال کشمیری بر دیوار هتل ویکتوری (نشریه دنیای ورزش - بهمن ۱۳۴۹)

جلالعلی



جلال‌علی کشمیری متولد فروردین ۱۳۱۷ که اولین مدال‌های زندگی‌اش را بعد از دو ماه تمرین در تیم کیان، با قهرمانی در رشته فوتبال آموزشگاه‌های تهران و ایران به دست آورده بود اوج افتخار آفرینی‌اش کسب دو مدال طلا برای ایران در رشته‌های پرتاب دیسک و پرتاب وزنه بازی‌های آسیایی تهران ۱۹۷۴ بود که آن هم زیر سایه تنها طلای تیمور غیائی در پرش ارتفاع که در رسانه‌ها برایش قیامتی به پا شده بود ماند.

جلال ۳۵ ساله نه تنها طلایش را در این بازی‌ها به راحتی جفت کرد که در هر دو رشته وزنه و دیسک، رکورد آسیا را هم شکست. در پرتاب وزنه رکورد سابق خود را که ۱۷/۰۹ متر بود به حدنصاب ۱۸/۰۴ رساند. در دیسک هم حدنصاب ۵۲/۳۲ متری‌اش را به ۵۶/۸۲ متر، البته کشمیری نخستین طلای آسیایی‌اش را یک سال قبل از بازی‌های آسیایی تهران در مسابقات قهرمانی قاره در مانیل ۱۹۷۳ دشت کرده بود.

آخرین مدال او نقره قهرمانی آسیا در سئول کره جنوبی بود که دیگر با عتاب و خطاب رسانه‌ها مواجه شد که جلال دیگر پیر شده است و باید خرقه تهی کرد.

مردی که هفت بار از سکوهای آسیا بالا رفته بود و مردمداری و قد رعناش - با ۱۹۲ سانتیمتر و وزن ۱۱۴ کیلوگرم - همه را به ستایش وامی‌داشت در نوادای آمریکا برای خود هتلی خرید و زندگی خوش‌خوشانی درست کرده بود و صد البته برای رسانه‌های ایران به ویژه کیهان ورزشی مقاله‌هایی از ینگه دنیا تألیف و ترجمه می‌کرد.

او چنان عاشق رشته‌های پرتابی شده بود که حتی در ۵۰ سالگی هم همزمان با بازی‌های آسیایی سئول، طالب بود برای ایران پرتاب کند اما به این آرزویش نرسید و بعدترها رکورد او بعد از سه دهه به دست عباس صمیمی شکسته شد. حالا جلال همه شور زندگی‌اش در این بود که یکی از سه پسرش (کامی) را جانشین خود کند که در پرتاب دیسک سه بار قهرمان دانشجویان آمریکا شد و بالاترین افتخارش کسب طلای دانشجویان جهان ۱۹۸۹ بود.



پاسخگویی به ابراز احساسات هواداران حاضر در ورزشگاه آزادی - ۲۲ شهریور ۱۳۵۳

ایواله رفیق!



در المپیک ۱۹۶۸ مکزیکوسیتی در حالی که از مصدومیت از ناحیه ران رنج می‌برد با رکورد ۵۳/۹۶ متر بین ۲۷ نفر بیستم شد. بهمنش درباره این بازی‌ها می‌نویسد: جلال که به مکزیک آمد عضله رانش خوب کار نمی‌کرد و قادر نبود درست در پرتاب‌ها شرکت کند و در مقدماتی حذف شد چون این توقع که او به دور نهایی برسد دور از انصاف بود. زیرا سطح رکوردهای فینالیست‌ها عجیب و غریب است. حتی سیلوستر رفیق او هم که در آمریکا دبدبه و کبکبه داشت به جای نرسید و پنج نفر اول که سیلوستر هم نفر پنجم بود همگی بیش از شصت متر پرتاب کردند. روزی که مسابقه پرتاب دیسک بود در یک بعد از ظهر آفتابی، من به همراه دکتر نیکخواه یار و یاور همه قهرمانان و ورزشکاران ایرانی، همسرش، احمد ایزدپناه و اسماعیل یگانگی به استادیوم رفتیم. با اینکه جلال با ما فاصله بسیاری داشت و صدای ما نمی‌رسید تا او بفهمد که در این استادیوم گول بیکر کسان می‌هستند که به نتیجه کارش چشم دوخته‌اند و همین که دیسک را دست می‌گیرد و به دور خود می‌چرخد آرزو می‌کنم که بیشتر و بیشتر برد داشته باشد و چند متر آن طرف‌تر بیفتد یکصد با هم فریاد می‌زدیم زنده باد جلال... زنده باد جلال... ماشاءالله آقا جلال... او روی برگرداند و به چانه‌ای که صدا جهت خود را نشان می‌داد دست تکان داد. اتفاقاً من آن روز از یک موضوع دیگر هم ناراحت شدم و آن این بود که جلال آرمی بر سینه نداشت که نمایانگر ایران باشد چون او از تهران نیامده بود و مستقیماً از ایالات متحده به مکزیک بریده بود! پرچم سه‌رنگی را بر پیراهن رکابی سفیدش سنجاق کرده و با صرف نیرو، کار خود را انجام می‌داد. بالاخره جلال با پرتاب ۵۳/۹۶ متر فکر کنم هفدهم شد. از ارزش او نزد ما که برای هنرنمایی‌اش به استادیوم رفته بودیم چیزی کاسته نشد چون او در حد قدرت و آنچه که می‌توانست کوشش کرد. من (بهمنش) در سفر مکزیک نقش دیگری بر عهده داشتم و به عنوان سرپرست کشتی‌گیران رفته بودم و او با فرهنگ کشتی‌آشنایی و کشتی‌گیران را دوست می‌داشت. یک روز یک کیف پر از خودکار

رهگذر جای باز کردن مطلب نیست (باشد تا موقع لازم) اما جای تعجب بود که آقای جلال کشمیری طی سلسله مقالاتی که جنبه علمی داشت نگوشت کم‌نظیری از کشتی در لایبای مطالب خود بسط می‌داد. مثلاً یک هفته می‌نوشت که کشتی‌گیرها کت خود را یک وزی، روی شانه خود می‌اندازند و با صدای دورگه آواز و غزل می‌خوانند! یا اینکه با نان بربری نمی‌توان به جایی رسید و باید حتماً نان تست شده بخورید! خاصیت آناناس این است، ویتامین ث دارد، کشتی ورزش خوبی نیست و تعطیلش کنید، کشتی به ورزش ایران لطمه می‌زند، همه ورزش‌ها را نزول داده است و اگر دو و میدانی پیش نمی‌رود دلیلش این است که کشتی مدال طلا می‌گیرد و... از شما چه پنهان که من قلباً از این



جلال کشمیری در استادیوم المپیک مکزیکو - المپیک ۱۹۶۸ مکزیکو - مصدومیت از ناحیه ران مانع از موفقیت او شد.

آقا جلال رنجیده بودم و وقتی قهرمانان تیم ملی با هم صحبت می‌کردند از حرف‌هایشان درک کردم که ناراحتند و حتی قصد داشتند که نامه‌ای برایشان به آمریکا بفرستند که «آقا جلال ایواله رفیق!» صبر کردیم ناسزاها تمام شد. در کار، صبر و حوصله کیمیاست. ما صبر کردیم ناسزاها تمام شد. آفتاب تابید و رنگ و روغنی بر آسمان آبی پاشید و بچه‌های کشتی باز افتخار آفریدند. در آرژانتین، در کانادا و سرانجام در بانکوک. لطف قضیه در این بود که آقا جلال هم در بانکوک به ما پیوست. از راه که رسید مثل روزهایی که به امجدیه می‌آمد خوش و شگول و از سر شوق، بر دست و روی دوستان بوسه زد. راستش را بخواهید اول خیلی تحویلش نگرفتیم زیرا عقیده داریم که نباید بی تفاوت بود. به جلال گفتم مرد حسابی! تو شرم نکردی که چنین حرف‌های نادرستی را عنوان کردی؟ روزهای تلخ گذشته را از یاد برده‌ای؟ حالان بربری، بد شد؟ ناگهان جلال رنگ داد و رنگ گرفت. به جدش قسم خورده که او چنان ننوشت، بلکه آدم‌های روسپاه که برای یک دستمال، قیصریه را به آتش می‌کشیدند دست برده‌اند و آنچه خود می‌خواستند عنوان می‌کرده‌اند. جلال گفت: بابا من کی چنین گفتم؟ من چاکر همه هستم و باز هم عاشق دلاوران ایران در صحنه مسابقات کشتی بین‌المللی خواهم بود. صورت جلال را بوسیدم. با خنده‌های بلند مخصوص به خودش دست در گردن شدم و بلافاصله شروع کرد به حق شناسی از مردم وطنش. از همان یادگارهای گذشته و از خانه‌ای که برای مادرش خریداری کرده تا بتواند گوشه‌ای از دین‌اش را انجام دهد و صحبت‌های دیگر که خان‌جانش را به زیارت می‌فرستند و... کشتی‌گیران هم فردا که همدیگر را دیدیم گفتند: آقا نگفتیم که جلال پسر خوبی است و اهل این حرف‌ها و حق شناسی‌ها نیست؟! کسانی که قصد داشتند ورزش کشتی را بکوبند و از جلوه بیندازند به نام او نوشتند و او نیز آن سوی دنیای خبر از همه چیز! روزی که جلال بانکوک را ترک می‌کرد همه را از دم بوسید و آنها که در هتل ویکتوری حضور نداشتند آن اعلان را با خط خودش به دیوار هتل خواندند. خدا نگهدار! در زندگی و واقعیت‌ها قابل انکار نیست، زشتی و زیبایی جلوه می‌کند.